



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

شوراهای کارگری در پرتغال ۱۹۷۴-۱۹۷۵

پیتر رابینسون

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان



شهریور ۱۳۹۸

تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، پرتغال تحت حاکمیت رژیم فاشیستی **سالازار**، کم‌ترین توسعه‌یافتگی را در میان کشورهای اروپای غربی داشت. پرتغال دارای یک طبقه‌ی دهقانی بزرگ در شمال، املاک زراعی در جنوب و مراکز صنعتی نسبتاً کوچکی بود که پیرامون لیسبون و در امتداد نوار ساحلی شمالی در منطقه‌ی پورتو تمرکز یافته بودند. نیروی کار ارزان و شرایط پرمنفعتی که این ارزانی فراهم می‌کرد، باعث جذب سرمایه‌ی خارجی و شرکت‌های چندملیتی می‌شد که کارخانه‌های مدرن عظیمی را عمدتاً در کمربند صنعتی لیسبون تأسیس کرده بودند. با این‌همه این شرکت‌ها به علت نظام بانکی و شبکه‌ی مالی نابسندگی کشور و نیز کمبود کارگر، به نتیجه نمی‌رسیدند. کارگران نیز صبر خود را از دست دادند. طبق برآورد از اکتبر ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۴ بیش از صد هزار کارگر در نزدیک به دویست کارخانه خواهان افزایش دستمزد بودند و تقریباً ۶۰ هزار نفر دست به کش‌های اعتصابی زدند. شکل‌های دیگر کنش شامل گندکاری، تظاهرات خیابانی، گردهم‌آیی درب کارخانه، امتناع از اضافه‌کاری و ارائه‌ی فهرست شکایات می‌شد.

پرتغال با این‌که صاحب نخستین امپراتوری استعماری اروپایی بود، دیرزمانی پس از آن‌که دیگر کشورهای اروپا از امپراتوری‌های استعماری‌شان دست کشیده بودند، همچنان به آن چسبیده بود. با وجود آن‌که هیچ دورنمایی برای غلبه بر جنبش‌های آزادی‌بخش در مستعمرات آفریقایی پرتغال وجود نداشت، نزدیک به نیمی از هزینه‌های بودجه‌ی مرکزی پرتغال صرف نیروهای نظامی می‌شد و ارتش به دلیل این شکست‌های امپریالیستی سرزنش می‌شد. در میان رده‌های میانی ارتش، یک شبکه‌ی مخفی – **جنبش نیروهای مسلح** یا **ام.اف.ای (MFA)** – (Movimento das Forças Armadas) – در حال سازماندهی بود و تا آوریل ۱۹۷۴ شبکه‌ای از سی صد افسر حامی خود را در هر سه نیرو [زمینی، هوایی و دریایی] شکل داد و پیش‌نویس نخستین برنامه‌ی خود را با مطالبه‌ی «توسعه، دموکراسی و استعمارزدایی» تهیه کرد.

ام.اف.ای به سهولت تمام در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ اقدام به کودتا کرد؛ رژیمی که نزدیک به پنجاه سال دوام آورده بود در کم‌تر از یک روز فرو ریخت. میخک‌های سرخ به نماد محبوب انقلاب تبدیل شد. سربازان در لوله‌ی تفنگ‌هایشان میخک‌های سرخ گذاشتند. [۱] ام.اف.ای با این‌که دست به شورش زده بود اما در عین حال به دنبال پایگاهی اجتماعی بود تا به جایگاهش مشروعیت ببخشد و حمایت توده‌ای موردنیازش را کسب کند. شعار «ام.اف.ای با مردم است و مردم با ام.اف.ای» خیلی زود محبوبیت فراوانی به دست آورد.

سرنگونی فاشیسم در پرتغال در ۲۵ آوریل به بحرانی اجتماعی انجامید که بیست ماه به درازا کشید و در این مدت مردم در یک خیزش دموکراتیک استثنایی از پایین شرکت کردند. جشن‌ها [ی پیروزی] خیلی زود به مبارزات درون محل کار تبدیل شدند که مطالبات اقتصادی و نیز سیاسی را ارتقا دادند، گرچه این مطالبات اقتصادی و سیاسی به‌ندرت با یک‌دیگر همخوانی داشتند. برخی اعتصاب‌ها فقط چند ساعت و برخی دیگر ماه‌ها طول می‌کشید. مطالبات مزدی بدون نظم مشخصی مطرح می‌شد. در شرکت‌های بزرگ به‌ویژه در شرکت‌های چندملیتی، مطالبات اقتصادی با خواست **سائیمنتو (Saneamento)** – پاکسازی همه‌ی اعضای مدیریتی که ارتباطات فاشیستی داشتند – همراه بود؛ این فرایند در بیش از نیمی از بنگاه‌هایی که بیش‌تر از پانصد نفر در استخدام خود داشتند، اجرا

شد. در ماه می در دست کم ۱۵۸ محل کار درگیری‌های شدیدی، از جمله ۳۵ مورد اِشغال، رخ داد. در چهار مورد اعضای مدیریتی به زندان فرستاده شدند (سانتوس و همکاران ۱۹۷۶).

پیش از ۲۵ آوریل کمیته‌های مخفی کارگری تحت نام‌های گوناگونی برای مدت کوتاهی و فقط در لحظه‌های درگیری به وجود آمده بودند. سطح بالای مبارزه، آنان را وامی‌داشت که مداوم با یک‌دیگر ملاقات و مشورت کنند. تا پایان ماه می ۱۹۷۴، کمیسیون‌ها، شوراها و کمیته‌های کارگری تقریباً در همه‌ی محل‌های کار منطقه‌ی لیسبون شکل گرفته بودند. این تشکل‌ها اغلب با نام کمیته‌های کارگری (Comissões de Trabalhadores) شناخته می‌شدند. می‌توان گفت که در بازه‌ی زمانی ماه می تا ماه اکتبر، تقریباً چهارهزار کمیته‌ی کارگری، یعنی کمابیش یک کمیته در هر محل کار، تأسیس شد که تقریباً همگی در پی نشست‌های جمعی (plenários) کارگران شکل گرفته بودند (همان، فصل ۱). جلسات از سوی یک هسته‌ی اصلی از نمایندگان موقت به شکل جمعی کنترل می‌شد که هر زمان امکان عزل‌شان وجود داشت. این کمیته‌ها نه تنها اختیار کارخانه‌ها را به دست گرفتند بلکه خواهان مصادره‌ی خانه‌ها و آپارتمان‌های خالی نیز بودند. سازماندهی مستأجران و ساکنان در قیاس با نمونه‌های مشابه در اروپا، عظیم‌تر بود. کلینیک‌های عمومی و مراکز فرهنگی رشدی تصاعدی داشتند. این مطالعه بر تعدادی محدود از بی‌شمار مواردی تمرکز می‌کند که نه تنها کمیته‌های کارگری با یکدیگر بلکه با تشکل‌های ساکنان، کارگران مزرعه و به‌ویژه اعضای ارتش نیز متحد شدند.

سوویت‌های کارگری

سوویت معادل روسی واژه‌ی «شورا» است. معمولاً در دوره‌های انقلابی، هنگامی که مردم با مسائل ویژه‌ای روبه‌رو می‌شوند که مستلزم راه‌حل‌های عملی است، با ایجاد هیئت‌هایی از نمایندگان منتخب، مبارزاتشان را هماهنگ می‌کنند. می‌توان به کمون پاریس ۱۸۷۱ اشاره کرد که پس از شکست نظامی فرانسه از پروس، کارگران پاریس در مقابل نیروهای حکومت که تلاش می‌کردند توپخانه‌ی آن‌ها را تصرف کنند، مقاومت کردند و دولت مستقل خود را بنا نهادند. مارکس در دفاع از کمون پاریس چنین استدلال کرد: «اما طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به این بسنده کند که صرفاً ماشین حاضر و آماده‌ی دولتی را به دست بگیرد و آن را در جهت اهداف خود به کار اندازد... راز حقیقی کمون این بود. کمون اساساً حکومت طبقه‌ی کارگر بود، محصول مبارزه‌ی طبقه‌ی تولیدکننده علیه طبقه‌ی تصاحب‌کننده، یعنی شکل سیاسی سرانجام به دست‌آمده‌ای که تحت آن رهایی اقتصادی نیروی کار می‌توانست عملی شود». (مارکس و انگلس، ۱۹۷۵-۲۰۰۵، ۳۲۸، ۳۳۴).

همان‌گونه که مارکس توصیف می‌کند اعضای کمون ۱۸۷۱ انتخابی بودند و هر زمان امکان عزل‌شان وجود داشت و دستمزد کارگری به آنان پرداخت می‌شد. کمون تنها چند هفته دوام داشت، اما اقداماتی را عملی کرد که تصویب آن‌ها از سوی یک هیئت پارلمانی ممکن بود مدت‌ها طول بکشد - کمون پرداخت اجاره را لغو کرد، کار شبانه در نانوبایی‌ها را ملغی کرد و اجازه داد کالاهای گروگذاشته‌شده به رایگان بازپس گرفته شوند. محل‌های کار بزرگ اندکی در پاریس وجود داشت و کمون بر انتخابات حوزه‌های انتخابی استوار بود. نوبت بعدی که دموکراسی کارگری ظهور کرد، با شدت بیشتری بر محل‌های کار متکی بود.

این مطالعه برگرفته از پژوهش دیگری است [۲] و به شکل گاه‌شمارانه چهار نمونه از تشکل‌های «شوراهای کارگری» پرتغال را در مقام سازمان‌هایی که کارگران بنگاه‌های مختلف را به هم پیوند می‌زند برجسته می‌کند، یعنی:

- ۱- اینتر‌امپرساس (Inter-Empresas) [۳]؛ می ۱۹۷۴ - مارس ۱۹۷۵.
- ۲- شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان (Revolutionary Councils of Workers, Soldiers, and Sailors)؛ آوریل ۱۹۷۵ - ژوئن ۱۹۷۵.
- ۳- مجامع مردمی؛ ژوئن ۱۹۷۵ - نوامبر ۱۹۷۵.
- ۴- کمیته مبارزه‌ی استوبال (Comité de Luta de Setúbal)؛ اکتبر ۱۹۷۵ - نوامبر ۱۹۷۵.

در پرتغال نمونه‌های بسیار دیگری از قدرت مردمی و شکل‌های مبتنی بر مدل شورایی نیز وجود داشتند؛ با این حال مطالب اندکی درباره‌ی آن‌ها به زبان انگلیسی منتشر شده است. [۴] مطالعه‌ی من بر آن دسته از شوراهای تمرکز دارد که با محل‌های کار متنوعی پیوند دارند و سربازخانه‌های نظامی را نیز به‌عنوان محل کار شناسایی می‌کنند. هنگام بررسی این رویدادها تلاش می‌کنم که خصوصیات زیر را مدنظر قرار دهم:

- عمق نفوذ نمایندگی در محل کار
- دامنه‌ی گسترش نمایندگی، دسترسی به فراتر از محل‌های کار
- پاسخگویی و حق عزل
- خودفعالی، قدرت مستقیم کارگران، و قدرت بدیل بالقوه

در جبهه‌ی کارگران

پیش از بحث درباره‌ی تحولات شوراهای کارگری باید به برخی از نیروهایی که پیش‌تر در جنبش کارگری فعال بودند، اشاره کنم. **حزب کمونیست پرتغال (PCP)** سنت معتبری در مخالفت با فاشیسم داشت. این حزب تا ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ کادری متشکل از حدود پنج‌هزار عضو داشت که دارای پایگاهی مهم در طبقه‌ی کارگر و نفوذی نسبی بر آن بود. حزب کمونیست پرتغال، به‌عنوان یکی از شرکای دولت موقت، بلافاصله کارت اصلی خود را که نفوذ بر جنبش کارگری بود بازی کرد. حزب از اعتصاب‌های غیررسمی خودجوش [۵] و همراهی با کمیسیون‌های کارگری (که نفوذ اندکی بر آن‌ها داشت) فاصله گرفت، و با متهم کردن کمیسیون‌های کارگری به این که «چپ‌های افراطی» اند که «در زمین راست بازی می‌کنند» و «نوکران رئیس‌ها» هستند، در عرض دو هفته تظاهراتی را علیه اعتصاب‌ها سازماندهی کرد.

حزب کمونیست پرتغال که با ام.اف.ای همکاری می‌کرد، منابع خود را نه در محیط‌های کار بلکه در پایگاه قدرت دیگری صرف کرد — **اینترسیندیکال**. اینترسیندیکال در سال ۱۹۷۰ از همجوشی سست و ناپایدار اتحادیه‌های نسبتاً مستقل به وجود آمد. چند هفته پس از کودتا تعداد اعضای وابسته به اینترسیندیکال از ۲۲

اتحادیه به حدود ۲۰۰ اتحادیه افزایش یافت و ناگهان آن را به چتر سازمانی اتحادیه‌ی کارگری در سطح ملی بدل کرد. رقیب کوچک‌تری هم در اتحاد با حزب سوسیالیست شکل گرفت.

اینترسیندیکال اغلب در همکاری با وزارت کار کنترل اتحادیه‌ها را به دست گرفت. در برخی موارد، اما نه همیشه، اتحادیه‌ها چیزی جز پوسته‌های توخالی نبودند. اتحادیه‌ها به‌رغم حضورشان، روش «طبیعی» ارتباط کارگران با یک‌دیگر به حساب نمی‌آمدند. مثلاً خیلی اوقات در برخی از کارخانه‌های نساجی، کارگران عضو یک اتحادیه‌ی خاص بودند اما در عمل این کمیته‌ی اتحادیه بود که کمیسیون کارگری به حساب می‌آمد.

کمیسیون‌های کارگری کاملاً خودجوش شکل گرفتند. بسیاری از فعالان پیشرو در کمیسیون‌های کارگری عضو حزب کمونیست پرتغال بودند و از حملات حزب به کمیسیون‌ها بیمناک شده بودند. این فعالان، یا حزب کمونیست پرتغال را ترک کردند یا از سوی حزب اخراج شدند که پیامد آن شکل‌گیری تعداد زیادی از فرقه‌های مارکسیست - لنینیست بود (که اغلب برچسب مائوئیست بر آن‌ها زده می‌شد). انقلابیونی از دیگر سنت‌ها نیز - هرچند در تعدادی کم‌تر - حضور داشتند. یک نمونه از این گروه‌ها، **حزب انقلابی پرولتاریا/ بریگاده‌های انقلابی (PRP/BR)** بود (این دو سازمان در سال ۱۹۷۲ با هم ادغام شدند) که پیش از ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ حملات متعددی به تأسیسات نظامی کرده بود. **جنبش سوسیالیست‌های چپ‌گرا (MES)** در حدود ۱۹۷۰ به‌عنوان شبکه‌ای از انجمن‌های سوسیالیستی شامل اتحادیه‌های کارگری، کاتولیک‌ها و دانشجویان، شکل گرفته بود. همچنین جنبش کارگری، آنارکوسندیکالیست‌ها را نیز جذب کرد که شیفته‌ی مفهوم جنبش و رای احزاب شده بودند؛ برخی حتی ممکن است بگویند که آن‌ها «ضدحزبی» بودند.

اینترامپرساس

بلافاصله پس از ۲۵ آوریل ارتباطات میان محل‌های کار به سرعت شکل گرفت. محل کار کلیدی، محوطه‌ی تعمیرات کشتی **لیزناوه (Lisnave)** بود که ۱۰ هزار نفر را در استخدام خود داشت و مدرن‌ترین و دومین محوطه‌ی بزرگ در اروپا بود. **آرتور پالاسیو** سال‌ها در لیزناوه کار می‌کرد و یکی از اعضای کمیسیون کارگری لیزناوه از زمان شکل‌گیری آغازین آن بود. او جلسات در محل کار را این‌گونه به یاد می‌آورد:

من در حدود پانزده یا بیست جلسه شرکت کردم اما نمی‌توانم به یاد بیاورم که این جلسات هر چند وقت یک‌بار برگزار می‌شدند. این جلسات منظم نبودند بلکه هر زمان که لازم بود برگزار می‌شدند. معتقدم که ابتکار شکل‌گیری اینترامپرساس از خود لیزناوه نشأت گرفت، اما مطمئن نیستم... در نخستین جلسه بیش از دویست نفر شرکت کردند؛ این نشست در دوره‌ی اعتصاب ماه می در لیزناوه برگزار شد... خصوصیت نخستین جلسه در ماه می حمایت از اعتصابیون بود. مبلغ ۲۵ کنتوس (۲۵ هزار اسکودو - تقریباً معادل ۵۰۰ پوند در ۱۹۷۴) برای کارگران کارخانه‌ی **سورفامه** جمع‌آوری شده بود.

... افراد زیادی در مبارزات کارگری شرکت داشتند، از جمله افرادی از سی.یو.اف، پری و پسران، اس.آر.ان، اوهیوجی بویی (کشتی‌سازی وابسته به نیروی دریایی)، کرگال، اپلاید مگنتیکس، و سوگانتال. حتی برخی از کارخانه‌ها در آن زمان هنوز کمیسیون کارگری نداشتند، و بنابراین کارگرانی بودند که خودشان مستقل از کارخانه‌ها می‌آمدند (پالاسیو ۱۹۸۲).

جلسات غیررسمی بودند، در واقع «مکانی برای ملاقات و بحث». در روزهای نخست، این شبکه به نام‌های متعددی شناخته می‌شد؛ پالاسیو از اصطلاح **اینتر - کمیسوئیس** [inter-comissões - بینا کمیسیون] استفاده می‌کرد. اینترامپراس با علاوه بر سازماندهی مجموعه‌ها به سازماندهی تظاهرات در دفاع از کارگرانی نیز یاری می‌رساند که از سوی حکومت، گاه از سوی نیروهای نظامی و همواره از سوی حزب کمونیست پرتغال و اینترسیندیکال زیر ضرب بودند. برای مثال در ۱۹ ژوئن، حکومت برای مقابله با اعتصاب هزار کارگر پُست (CTT)، ارتش را فراخواند. دو دانشجوی افسری از شرکت در این سرکوب خودداری کردند و به زندان افتادند. فعالان اینترامپراس در سازماندهی تظاهراتی در حمایت از این دانشجویان افسری نقش داشتند. [۶]

منازعه‌ای در فرودگاه لیسبون به اِشغال نظامی ادارات دولتی، زندانی شدن ۱۵ مبارز و اخراج ۲۸۰ کارگر انجامید. تظاهرات اعتراضی با حضور ۴۰۰۰ کارگر خطوط هوایی ملی پرتغال (TAP) از جمله کل کارگران بخش نگهداری این خط هوایی، دولت را مجبور کرد که ۱۵ مبارز را آزاد کند، با این حال ۲۸۰ کارگر در روز بعد اخراج شدند. در ۲۷ سپتامبر چندین هزار کارگر خطوط هوایی ملی پرتغال دست به اعتصاب زدند و تظاهراتی را سازماندهی کردند؛ شبکه‌ی اینترامپراس نقش مهمی در سازماندهی حمایت نمایندگان سایر محل‌های کار و برنامه‌ریزی اعتصاب بزرگ‌تری در روز شنبه ۲۹ سپتامبر ایفا کرد. جامعه‌شناس صنعتی، **فاتیما پاتریارکا**، جلسه‌ی ۲۷ سپتامبر را به خاطر می‌آورد:

هر تشکل، جلساتی را برگزار می‌کرد. پیغام‌رسانان تشکل‌ها برای حفظ ارتباط از این جلسه به آن جلسه می‌رفتند. همه‌ی فعالان کلیدی در جلسه اینترامپراس حضور داشتند. با مداخله‌ی نماینده‌ی لیزنواوه، یکی از اعضای حزب انقلابی پرولتاریا (PRP)، بود که بر سر مسئله برگزاری تظاهرات موافقت حاصل شد. او یک نماینده به معنای کامل کلمه نبود... اینترسیندیکال نه از این تصمیم حمایت و نه آن را محکوم کرد. همچنین دلایلی عملی برای خودداری از تظاهرات وجود داشت» (پاتریارکا ۱۹۸۰)

سرانجام تظاهراتی با شرکت حدود ۴۰ هزار نفر در ۲۸ سپتامبر برگزار شد که البته با استانداردهای آن زمان اعتصاب بزرگی محسوب نمی‌شد. اما دلیلی برای این عدم اقبال وجود داشت؛ از این روست که فاتیما به «دلایل عملی» اشاره می‌کند. رئیس‌جمهور اسپینولا [۷] به اصطلاح اکثریت خاموش [۸] را تشویق کرد که به میدان بیایند و در همان روز [۲ سپتامبر] یک راهپیمایی قدرتمند ۳۰۰ هزار نفری برگزار کنند. سران کارخانه‌دارها با رئیس‌جمهور

و تعدادی از ژنرال‌ها دیدار کردند و به این نتیجه رسیدند که استفاده از نیروی نظامی برای حمله به چپ‌ها و استقرار مجدد «نظم» ضروری است؛ آن‌ها مدعی بودند که از سوی مردم مأموریت دارند تا کودتایی را ترتیب بدهند. در ۲۸ سپتامبر بسیاری از کارگران ترجیح دادند به لیسبون نروند. زیرا شب قبل از آن، سربازان و شهروندان سنگریندی کرده بودند و ماشین‌هایی را که قصد رفتن به لیسبون داشتند تفتیش می‌کردند. حکومت مجبور شد که راهپیمایی اکثریت خاموش را ممنوع کند؛ این آپروریزی به استعفای اسپینولا و تقویت چپ و نیز تقویت رابطه‌ی میان ام.اف.ای و جنبش مردمی منجر شد.

پس از ۲۸ سپتامبر، کمیته‌های کارگری نیروی خود را یکی کردند و همگی تحت نام اینترامپراساس شروع به فعالیت کردند. شرکت در جلسات کاملاً آزاد بود؛ افراد بیش‌تری به نمایندگی از کمیسیون‌هایشان حاضر می‌شدند. یک بولتن رسمی انتشار می‌یافت و جلسات به شکل منظم و هفته‌ای یک بار برگزار می‌شد.

تا ژانویه ۱۹۷۵ مبارزه علیه اخراج‌ها رفته‌رفته به خط مقدم تبدیل شد؛ برای نمونه می‌توان به هزاران کارگر شاخه‌های لیسبون گروه مهندسی الکتریک، ایفاسک/اینل (Efacec/Inel) اشاره کرد که از اینترامپراساس خواستند تظاهراتی را سازماندهی کند (ن.ک. به Efacec/Inel، ۱۹۷۶، ۳۹-۴۲). یکی از کارگران خطوط هوایی ملی پرتغال جلسه‌ی برنامه‌ریزی اینترامپراساس را در دوم فوریه ۱۹۷۵ این‌گونه به یاد می‌آورد: «بزرگ‌ترین جلسه‌ای که می‌توانم به خاطر بیاورم در **وز دو اوپراریو (Voz do Operário)** برگزار شد... حدود هزار نفر در آن شرکت داشتند. این جلسه برای برنامه‌ریزی تظاهرات بود. حمایت کارگران لیزناوه تعیین‌کننده بود» (۸ می، ۱۹۸۲). حدود ۳۷ یا ۳۸ کمیته‌ی کارگری (گزارش‌ها مختلف است) در آن زمان مشارکت کردند و برای تظاهرات در هفتم فوریه فراخوان داده شد. در پرچم صف اول تظاهرات این شعار دیده می‌شد: «بیکاری پیامد اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است. به همین سبب کارگران می‌خواهند سرمایه‌داری را نابود و جهان نوینی بنا کنند.»

اما این خواست برپایی جهانی نوین نبود که اتحاد میان حکومت و ام.اف.ای را به مخاطره انداخت. در لحظات آخر شعار جدیدی اضافه شد: «اخراج ناتو، استقلال ملی!» علت این شعار حضور بخشی از ناوگان دریایی آمریکا در لیسبون برای انجام تمرینات ناتو بود. همه‌ی احزاب سیاسی حاضر در حکومت ائتلافی با تظاهرات مخالفت کردند و تظاهرات ممنوع شد. حزب کمونیست پرتغال به این نتیجه رسید که «هرگونه درگیری با ناتو هم‌سو با منافع ارتجاع خواهد بود»؛ حتی **اکتاویو پاتو** از اعضای حزب کمونیست پرتغال به تلویزیون رفت و به مردم توصیه کرد که به تفنگ‌داران ناوگان دریایی ناتو گل هدیه بدهند. اما ام.اف.ای همچنان بر سر موضع خود بود. روزنامه‌ی فرانسوی‌زبان **لیبراسیون** در آن زمان نوشت: «بر حسب تصادف، مجمع ماهانه‌ی نمایندگان ام.اف.ای در روز سه‌شنبه برگزار شد. انتظار می‌رفت این مجمع تظاهرات را ممنوع کند... در صبح روز جمعه اعضای کمیسیون‌ها [یعنی اینترامپراساس] به ملاقات نیروی امنیت داخلی (COPCON) رفتند. در پایان این جلسه اعلام شد که ام.اف.ای با برپایی تظاهرات مخالفتی ندارد» (Big Flame، ۱۵، ۱۹۷۵، ۱۶-).

هشتادهزار نفر در تظاهرات شرکت کردند. پالاسیو از لیزناوه روایت خود از این ماجرا را این گونه شرح می‌دهد:

«تظاهرات در همه‌ی مسیرها با پلیس و افسران ارتش مواجه شد. آنان می‌خواستند ما را منصرف یا منحرف کنند. اما تظاهرات به‌رغم تلاش‌های گوناگون برای متوقف کردن آن، به‌هیچ‌وجه متوقف نشد. ارتش تمامی مسیرهای منتهی به سفارت آمریکا را مسدود کرده بود... من با بلندگو از مردم خواستم هر طور که هست باید پیش‌روی کنند... مردم نمی‌خواستند کسی فریب‌شان بدهد یا مانع‌شان شود. بنابراین من برای گفت‌وگو به سمت یک افسر رفتم و به او گفتم «مردم تظاهرکننده می‌خواهند عبور کنند.» و این گونه بود که ما به حرکت ادامه دادیم... وقتی تظاهرکنندگان رد شدند، تکاورها به تظاهرکنندگان پشت کردند، سلاح‌هایشان را کنار گذاشتند و به مردمی که شعار می‌دادند پیوستند» (پالاسیو ۱۹۸۲).

بنا بر گزارش **لیبراسیون**، «مردم اشک شوق می‌ریختند» و «چنین صحنه‌ای به شما کمک می‌کند تا پرتغال امروز را درک کنید». این تظاهرات پیوند حزب کمونیست پرتغال / ام.اف.ای را تضعیف کرد و راه را برای شکل‌گیری پیوند ام.اف.ای / **قدرت خلق** در آینده گشود. [۹] اکثریت اعضای ام.اف.ای با حزب کمونیست پرتغال موافق نبودند و از ظهور قدرت مستقل کارگران دفاع می‌کردند.

این تظاهرات علاوه بر نقش آن در ایجاد ارتباط میان مبارزترین محل‌های کار، مهم‌ترین و تنها کنشی بود که از سوی اینترامپراس سازماندهی شد. این کنش آخرین ابتکار مهم اینترامپراس نیز بود. در پس پرده، اینترامپراس به علت چندین عامل به‌هم‌مرتبط، در حال از دست دادن عرصه بود. حزب کمونیست پرتغال مبارزه از درون و تلاش برای غلبه بر کمیسیون‌های کارگری را به کار بسته بود: «در این دوره، حزب کمونیست پرتغال کنترل کمیته‌های کارگری را در بنگاه‌های مختلف به دست گرفت از جمله در لیزناوه، استناوه، سیدرورژیا، ایفاسک (که البته به دست گرفتن کنترل آن مدت زمان بیش‌تری طول کشید) و سورفامه. حزب کمونیست پرتغال اکثریت کارخانه‌ها را در اختیار داشت. هنگامی که حزب کمونیست کنترل را در دست گرفت کمیته‌های کارگری را با اینترسیندیکال متحد کرد (کارگران لیزناوه ۱۹۸۲).

کارلوس نونز، یکی از مبارزان حزب انقلابی پرولتاریا (PRP) و یکی از نمایندگان کمیته‌ی کارگری خلق‌الساعه‌ی لیزناوه در می-ژوئن ۱۹۷۴ برایم توضیح داد که حزب کمونیست پرتغال چگونه کنترل را در لیزناوه به دست گرفت:

حزب کمونیست سطح تهاجم و سرکوب خود را در کارخانه‌ها بالا برد و حتی به روش‌های فیزیکی متوسل می‌شد... جلسات دستکاری می‌شدند تا تنها اعضای حزب کمونیست پرتغال یا افراد وفادار به آن اجازه‌ی صحبت داشته باشند. آنان با فهرست‌های افراد مورد حمایت‌شان به جاهای مختلف سر می‌زدند و آدم‌ها را تشویق می‌کردند که چگونه رأی بدهند. بنابراین دبیرخانه‌ی جدیدی انتخاب شد که مرکب از شش عضو از حزب کمونیست پرتغال، چهار عضو از حزب همبستگی و یک یا دو عضو از چپ انقلابی بود (نونز ۱۹۸۴).

حزب کمونیست پرتغال، اینک با پیشخوانه‌ی کمیته‌های کارگری، در دوم فوریه کنفرانسی به‌ظاهر «غیرحزبی» سازماندهی کرد که در آن ۱۹۱ سی‌تی از سراسر کشور شرکت داشتند.

حزب کمونیست پرتغال و اتحادیه‌ها بی‌رحمانه به اینترامپراس حمل‌ه کردند؛ تعداد زیادی از انقلابیون چپ‌گرای رادیکال ضدحمله‌های قدرتمندی را سامان دادند و فرقه‌گرایی سیاسی بدل به خصیصه‌ی بومی همه‌گیر و منفی شد. مارکسیست - لنینیست‌ها نسبت به رهبری اتحادیه‌های موجود برخوردی به‌شدت خصومت‌آمیز داشتند؛ اتحادیه‌هایی که به کودتای ۲۵ آوریل واکنش مناسبی نشان نداده بودند، پس‌مانده‌های فاشیسم تلقی می‌شدند، و هم‌زمان به آن دسته از اتحادیه‌ها که ذیل حزب کمونیست پرتغال بودند برچسب سوسیال فاشیست زده می‌شد. مشخص نبود که هدف جایگزینی این اتحادیه‌ها بود، یا دور زدن آن‌ها یا رفع نقایص‌شان. اما در عمل اتحادیه‌ها همچنان به این علت که مطالبات مربوط به «آب و نان» را مطرح می‌کردند پیشتاز بودند.

۱۱ مارس ۱۹۷۵

قدرت اینترامپراس به‌شدت روبه‌زوال بود، تا آن اندازه که دیگر به زحمت فقط یک جبهه‌ی مارکسیست - لنینیستی تلقی می‌شد که پایگاه به مراتب تنزل‌یافته‌ای در محل کار داشت. اینترامپراس اهمیت خود را بیش از همه به دلیل تغییر جهت رویدادها و رادیکالیزه شدن ام.اف.ای از دست داد. این تغییر جهت با کودتای ناشیانه‌ی اسپینولا و حامیان‌ش در ۱۱ مارس ۱۹۷۵ تشدید و تسریع شد. هرچند کودتای ۱۱ مارس ناشیانه و بیش‌تر اقدامی از سر‌نامیدی بود، در استحکام بخشیدن به اتحاد میان سربازان و کارگران [علیه کودتا و در دفاع از انقلاب] فوق‌العاده موفق بود. در ساعات حمله، جاده‌های اصلی گاه با استفاده از بولدورزها، کامیون‌ها و ماشین‌های مصادره‌شده‌ی مخلوط‌کن سیمان، سنگربندی شد. سربازان علناً در اداره‌ی سنگرها و تحویل دادن سلاح‌ها برادرانه با کارگران همراهی کردند. کارگران مسلح ماشین‌ها را تفتیش می‌کردند و اعتصابیون با اشغال ایستگاه رادیویی کاتولیک (Catholic radio) به‌منظور «دفاع از انقلاب»، **راديو رنسانسا (Rádio Renascença)** را دوباره به راه انداختند.

ام.اف.ای با سرعتی سرسام‌آور تصمیم به نهادینه‌سازی تشکل ویژه‌ی خود گرفت و هیئت عالی فرماندهی جدیدی به نام **شورای انقلاب** تأسیس کرد. نخستین اقدام شورای انقلاب پس از ۱۱ مارس، ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بیمه‌ای بود که مالکان پرتغالی داشتند. پس از شکست کودتای مارس، اشغال زمین‌ها به‌طرز چشم‌گیری افزایش یافت. البته نباید بر اهمیت مبارزات کارگران کشاورزی و بر این که برای نخستین بار در حافظه‌ی زیسته، جریان حرکت کارگران از روستاها به شهرها وارونه شده بود، بیش از اندازه تأکید کرد.

پروژه‌ی شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان

پس از ۱۱ مارس حزب انقلابی پرولتاریا/ بریگادهای انقلابی (PRP/BR) که اینک از اینترامپراس برون رانده شده بود، به این تصمیم رسید که اکنون زمان آن است که به طور رسمی شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان را به راه اندازد. این نخستین تلاش برای متحد کردن کارگران و سربازان در یک تشکل غیرحزبی بود. هیئت نمایندگان می‌بایست شامل نمایندگانی از سربازخانه‌ها هم می‌شد، با این استدلال که سربازان، کارگرانی یونیفرم‌پوش هستند. حزب انقلابی پرولتاریا/ بریگادهای انقلابی ریشه در سنت چریکی داشت که تأکیدش بر نقش عده‌ای اندک در تصاحب قدرت از طریق قیام مسلحانه، به نام کارگران بود.

۲۵ آوریل ۱۹۷۵، سالگرد سرنگونی رژیم گذشته، به‌عنوان موعد نخستین انتخابات تاریخ پرتغال بر مبنای حق رأی عمومی انتخاب شده بود. در آخر هفته‌ی پیش از انتخابات، صدها هزار نفر از مردم در گردهمایی‌های انتخاباتی شرکت کردند؛ اما ۶۶۰ نفر در گردهمایی متفاوتی شرکت کردند: کنفرانس تأسیس شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان. نمایندگانی از ۱۶۱ محل کار (این افراد نمایندگان منتخب شوراها نبودند)، از جمله از لیزناوه، استناوه، خط هوایی ملی پرتغال و مهم‌تر از همه نمایندگان از ۲۱ واحد نظامی نیز حضور داشتند. مطبوعات و سازمان‌دهندگان به سرعت به حضور تعدادی از سربازان ارتش اشاره کردند. این رویداد تنها موردی در آن زمان بود که به این موضوع که به چه کسانی یا به چه چیزی باید رأی داد اختصاص نداشت؛ در عوض بدیل دیگری برای نظام قدرت ارائه می‌داد. در آن هفته، تیتو **روولسائو (Revolução)** نشریه‌ی حزب انقلابی پرولتاریا/ بریگادهای انقلابی این بود: «به شوراهای انقلابی — به دیکتاتوری پرولتاریا — رأی بدهید.» **کریستوفر رید**، خبرنگار گاردین، گزارش کرد که «کارگران نقشه‌ی کنترل به سبک شورایی را در سر می‌پروراند» (۱۹۷۵).

سرانجام ۹۱.۷۳ درصد از رأی‌دهندگان، یعنی بیش از پنج و نیم میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. حزب سوسیالیست به رهبری **ماریو سوارس** با ۳۷ درصد آرا پیروز شد. سوارس پیشینه‌ی ضدفاشیستی مثبتی داشت و پیروزی حزب سوسیالیست، باعث اعتباربخشی به مسیری جایگزین، ضدفاشیستی و دموکراتیک، متفاوت از مسیر کمونیست‌ها و چپ‌های رادیکال شد. مجلس مؤسسان تازه‌انتخاب‌شده، نه یک هیئت عالی بلکه صرفاً هیئتی مشورتی برای ام.اف.ای بود که همچنان رئیس‌جمهور را منصوب می‌کرد. تبعیت برندگان انتخابات از نیروی نظامی منشاء تنش‌های فزاینده‌ای شد. در مدت ۲۴ ساعت فریاد «مرگ بر ام.اف.ای» در تظاهرات پیروزی حزب سوسیالیست طنین‌انداز شد که برای نخستین بار از درگیری عیان میان یک حزب اصلی سیاسی و ام.اف.ای حکایت می‌کرد. پس از انتخابات، حفظ اتحاد شکننده‌ی موجود برای ام.اف.ای پیوسته دشوارتر می‌شد. صحبت‌هایی مبنی بر امتناع از تحویل قدرت و دیکتاتوری خیرخواهانه به گوش می‌رسید. ایده‌ی دیگر این بود که ام.اف.ای باید به یک حزب سیاسی واقعی تبدیل شود. با توجه به گزینه‌هایی که مطرح می‌شد، بازی برقراری توازن — امتیازدهی به هر دو جناح — روز به روز پرخطرتر می‌شد. طرح و نقشه‌ی مشخصی در بین نبود.

عنصری از نیروی امنیت داخلی [۱۰] از جمله فرمانده **اتلو سارایوا جی کاروالو** [۱۱]، به پروژه‌ی شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان جانی تازه بخشیدند. کاروالو به‌عنوان معمار کودتای ۲۵ آوریل به پایگاهی مانند شبکه‌ی ملی این شوراها در خارج از ارتش نیاز داشت. شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان در ۱۷ ژوئن برای تظاهرات فراخوان دادند. این تظاهرات حدود سی‌هزار نفره از نظر سیاسی یکی از رادیکال‌ترین تظاهرات پس از ۲۵ آوریل بود که همه‌ی احزاب سیاسی و نهاد وابسته به آنان یعنی مجلس موسسان را به چالش کشید. غیبت شعار در حمایت از ام.اف.ای آشکارا حس می‌شد. شعارهای اصلی عبارت بودند از: «پیش به‌سوی یک حکومت انقلابی غیرحزبی» و «پیش به‌سوی یک انقلاب سوسیالیستی». در روز تظاهرات، شعار سومی هم اضافه شد: «انحلال فوری مجلس موسسان!» در صف اول تظاهرات، بنر بزرگی که عرض خیابان را در برمی‌گرفت با این شعار به چشم می‌خورد: «آشغال‌ها را بیرون کنید: قدرت از آن کسانی است که کار می‌کنند!» (*Fora com a canalha: O poder a quem trabalha!*)

شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان در ظاهر بسیار سیاسی بودند و ادعا می‌کردند که «نخستین شورای انقلابی پرتغال» هستند اما آن‌ها غیرحزبی و خواستار «حکومت انقلابی بدون احزاب سیاسی» بودند. تحقیر سیاست‌های حزبی از سوی شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان با سنت نظامی ام.اف.ای و نقش آن در بازنمایی طبقات متفاوت و میانجی‌گری میان آن‌ها هم‌سوئی داشت. بنابراین، این تشکل نسبتاً نحیف که ریشه‌های به‌نسبت ضعیفی در محل‌های کار داشت، نفوذ چشم‌گیری بر شماری از افسران داشت و به شکل‌دهی بر حوادث اثرگذار بود.

مجامع مردمی

«قدرت خلق» یک لفاظی صرف نبود. هر روز کارگران به میزان بی‌سابقه‌ای کنترل کارخانه‌هایشان را به دست می‌گرفتند. مقیاس اشغال کارخانه‌ها یادآور تورین در ۱۹۲۰، کاتالونیا در ۱۹۳۶ و فرانسه در ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ بود. به دست گرفتن کنترل مزارع، محل‌های کار و خانه‌ها و آپارتمان‌ها در شهرها، افراد بسیاری را به خود جلب کرد که پیش از این ممکن بود از خودسازماندهی کنار گذاشته شوند، زیرا در کارخانه‌ای کار نمی‌کردند. [۱۲] یک زمین‌گلف در **آلگاروه** اعلام کرد که اینک ورود به آن برای عموم، به‌استثنای اعضای سابقش، آزاد است. رادیو **رناسنسا** میکروفونی در خیابان نصب کرد تا هر زمان که تظاهراتی در جریان است یا یک هیئت نمایندگی حضور پیدا می‌کند، سیاست جاری در خیابان‌ها را به‌طور زنده پخش کند.

در پی یک درگیری کاری، کارگران روزنامه‌ی **ریپبلیکا** (República) کنترل آن را به نام جنبش **قدرت مردمی** (Poder Popular) به دست گرفتند. در بیانیه‌ی اهداف کارگران در ۲۴ می اعلام شد که «**ریپبلیکا** از این پس به هیچ حزبی تعلق نخواهد داشت. با همه‌ی احزاب مترقی، یکسان و صرفاً بر اساس اهمیت وقایع، رفتار خواهد شد» (کارگران **ریپبلیکا**، ۱۹۷۵). اما این واقعه حزب سوسیالیست را از مهم‌ترین روزنامه‌اش محروم کرد و به

بحث‌های داغی پیرامون حق نشر و آزادی بیان منجر شد — که با توجه به این که حزب سوسیالیست پیش از ۲۵ آوریل غیرقانونی بود، اهمیت بسیاری داشت.

بیست و چهار ساعت پس از تظاهرات شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان، شورای انقلابی ام.اف.ای اعلام کرد که «ام.اف.ای دیکتاتوری پرولتاریای مورد حمایت میلیشای مسلح خود را نمی‌پذیرد، زیرا با درک پلورالیستی مشخص ام.اف.ای از انقلاب پرتغال ناسازگار است». در عرض چند روز مجمع عمومی ام.اف.ای با تفاوت آرای اندک «رهنمودهای اتحاد مردم و ام.اف.ای» را به تصویب رساند که به پیمان **ام.اف.ای / پرووو (MFA/Povo)** معروف است، پیمانی که موفق شد حزب کمونیست پرتغال، افسران **لشکر پنجم** پیرامون جنبش سوسیالیست‌های چپ‌گرا (MES)، نیروی امنیت داخلی و برخی از هواداران شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان را به‌طور موقت متحد کند. هدف از این اتحاد، ایجاد قدرت موازی با دولت و نظام پارلمانی بود. بر این اساس، تشکلهای قدرت مردمی به‌عنوان **مجامع مردمی** به شکل یک هرم تحت چتر حفاظتی ام.اف.ای با هم یکی می‌شدند.

تصویب پیمان **ام.اف.ای / پرووو** و همزمان ادامه‌ی ناتوانی حکومت برای تضمین بازگشت **ریپلیکا** و **راديو رئاسنسا** (زیرا تظاهرات عمومی ام.اف.ای را وادار کرده بود که تصمیم حکومت مبنی بر بازگشت این ایستگاه رادیویی به کلیسا را وتو کند و اجازه دهد که کارگران کنترل آن را در دست بگیرند)، سوارس و حزب سوسیالیست را وادار به کناره‌گیری از حکومت کرد. این کناره‌گیری — در تاریخ ۱۰ ژوئیه روزی که **ریپلیکا** بازگشایی شد — باز هم به شکل‌گیری دولت موقت دیگری انجامید: پنجمین دولت موقت، به رهبری ژنرال **واسکو گونزالوس** (نزدیک به حزب کمونیست پرتغال)، عمدتاً از کمونیست‌ها و سمپات‌های حزب کمونیست تشکیل شده بود. این نخستین دولتی بود که حزب سوسیالیست یا حزب محافظه‌کار (Partido Popular Democrático - PPD) در آن جایی نداشتند.

می‌توان به **مجمع مردمی** پوتینا به‌عنوان مثالی زنده از «جنبش قدرت مردمی» اشاره کرد. هنگ مهندسین پوتینا یکی از مقرهای فرماندهی کودتای ۲۵ آوریل بود. اغلب سربازان آن از مکانیک‌های آموزش‌دیده و کارگران با سابقه بودند و مجمع هنگ آنان به مدلی دیگر واحدها تبدیل شد. سربازان و افسران با ساختن جاده‌ها و پل‌ها با استفاده از تجهیزات نظامی، با مردم محلی ارتباط مستقیم برقرار کردند. پس از شکست ضدکودتای ۱۱ مارس، جلسات میان کارگران و سربازان بیش از پیش سازمان‌یافته شد. نخستین مجمع مشترک درست پیش از پیمان «ام.اف.ای / پرووو» و با حضور ۱۷ کارخانه و نزدیک به ۳۰ کمیون اجاره‌نشینان برگزار شد. این مجمع در زمان اوج خود حدود ۲۰۰ نماینده از انجمن‌های تشکیل‌دهنده‌اش داشت.

بحث‌های زیادی درخصوص **مجامع مردمی** وجود داشت — در طول تابستان و پاییز **ریپلیکا** دست‌کم ۳۸ بار به این موضوع پرداخت — و بسیاری از **مجامع** دیگر جلسات برنامه‌ریزی برگزار کردند. شاید این **مجامع** در ظاهر برقرار

بودند، اما در عمل فقط تعداد محدودی از آنها فعالیت می‌کردند. در واقع، مجامعی عمدتاً پایدارتر بودند که در عمل کارکردهای دولت محلی را برعهده داشتند. نمایندگان کمیسیون‌های ساکنان، با فروبلعیدن نمایندگان محل‌های کار، تسلط این مجامع را در دست گرفتند. اعضای این مجامع صدها ساعت، صرف برنامه‌ریزی و گه‌گاه حتی اجرای اقدامات می‌کردند. با این شرایط، این مجامع هرگز نتوانستند به پتانسیل خود پی ببرند و منتقدان‌شان مدعی بودند که این مجامع چیزی جز «مکانی برای حرف‌های توخالی» نیستند.

کمیته‌ی مبارزه‌ی استوبال

این دوره، دوره‌ی رادیکالیزه شدن و قطبی‌شدن شتابان بود. در طول «تابستان داغ» ۱۹۷۵ تا پاییز آن سال، شماری از نیروها از جمله دهقانان مناطق شمالی، **بازگشتگان** از مستعمرات (رتورناردوها) [۱۳]، حزب سوسیالیست و کلیسای کاتولیک، نقش پررنگ‌تری یافتند و بر توانشان افزوده شد. به دنبال تخریب دفاتر احزاب PCFP و جنبش دمکراتیک پرتغال و منازل رهبران محلی آنها در سراسر شمال و مرکز پرتغال، در ۱۳ ژوئیه‌ی در **ریو مایور** در شمال لیسبون، دفاتر حزب کمونیست پرتغال نیز به آتش کشیده شدند. حزب سوسیالیست از تظاهرات مردمی عظیم و گاه خشونت‌بار علیه دولت موقت پنجم حمایت می‌کرد که در آنها هجویه‌ای از شعار معروف ام.اف.ای — «مردم با ام.اف.ای نیستند» — در خیابان‌ها فریاد زده می‌شد. همه‌ی این اتفاقات با تحولات درون ائتلاف نظامی‌ای که پیرامون **ملو آنتونیس** و افسران «گروه ۹» او شکل گرفته بود، همراه شد که از همان آغاز از اعضای مهم ام.اف.ای بودند. آنتونیس و گروه ۹ از اعتبار پیشینه‌ی مخالفت با رژیم فاشیستی برخوردار بودند و به‌رغم قطبی‌شدن اولتراچپ‌ها، نمی‌شد با اتهام «فاشیست» بودن به‌سادگی عزل‌شان کرد. دولت موقت پنجم در ۱۹ اوت ناچار به کناره‌گیری شد و پس از آن با روی کار آمدن دولت موقت ششم سوسیالیست‌ها، دمکرات‌های خلق و برخی از اعضای اصلی ام.اف.ای دوباره بر سرکار آمدند؛ [تنها] **وزارت امور همگانی** به کمونیست‌ها واگذار شد. در عمل حزب کمونیست پرتغال برای نخستین بار پس از ۲۵ آوریل به حاشیه رانده شد. این بحران باعث انشعاب در ام.اف.ای شد و «شبح درگیری شهری واقعی بود» (ن.ک. به ماکسول ۱۹۹۵، ۱۵۲).

کمیته‌ی مبارزه‌ی استوبال در واکنش به تلاش دولت موقت ششم در ۲۹ سپتامبر برای تعطیل کردن همه‌ی ایستگاه‌های رادیویی به‌ویژه **راديو رناسسا** شکل گرفت. در این زمان برخی از مجامع مردمی در تلاش بودند تا با اتکای کمتر به رهبری ام.اف.ای که اینک دچار تشتی دلسردکننده شده بود، تشکل‌های خود را بازسازی کنند. تصادفی نبود که این کمیته، به‌جای مجمع مردمی، نام کمیته‌ی مبارزه (Comité de Luta) را برای خود برگزید. در شب ۳۰ سپتامبر نمایندگان از سربازخانه‌ها با نمایندگانی از دیگر کمیسیون‌های کارگری و کمیسیون‌های ساکنان دیدار کردند و نهادی را بنیان گذاشتند که بنا بود به پیشروترین نمونه‌ی شورای کارگری در اروپای غربی از زمان پایان جنگ جهانی دوم بدل شود.

شهر استوبال علاوه بر چهارهزار کارگر کشتی‌سازی استناره، دارای تعدادی کارخانه در صنایع تازه‌تاسیس بود که روحیه‌ای مبارزتر داشتند. در استوبال در مقایسه با دیگر شهرهای کوچک و بزرگ پرتغال، تمرکز کارگران یدی زیاد بود. نخستین جلسه واقعی کمیته‌ی مبارزه در ۶ اکتبر ۱۹۷۵ برگزار شد و ۵۰۰ نفر در آن شرکت کردند. این نخستین جلسه از هشت جلسه‌ی این کمیته بود. ساختار این جلسات که تا ۲۵ نوامبر دوام داشت، شامل نشست‌های عمومی، کمیسیون‌های کارگری و کمیسیون‌های ساکنان که به صورت هفتگی برگزار می‌شد، بود - اتحادیه‌ها و دیگر تشکل‌های مردمی می‌توانستند در بحث‌ها شرکت کنند اما حق رأی نداشتند. جلسات از ساعت ۹:۰۰ یا ۹:۳۰ شب آغاز می‌شد و دست‌کم تا ساعت ۱:۰۰ بامداد ادامه می‌یافت. اعضا در هر نشست دستور جلسه‌ی بعدی را تنظیم می‌کردند. تعداد افراد شرکت کننده از سیصد تا پانصد نفر متغیر بود، اما در عین حال جلسات کوچک‌تر یا جلسات مشترکی با دیگر گروه‌ها نظیر شورای شهر نیز برگزار می‌شد (دوز و همکاران ۱۹۷۸، داوونز ۱۹۸۰).

«از همان آغاز تمرکز بر ضرورت اقدامات معطوف به مشکلات واقعی شهر و کارخانه‌ها از طریق ایجاد اتحاد کارگران در عرصه‌ی عمل بود» (داوونز ۱۹۸۰، ۳۱۹).

کمیته علاوه بر بحث در خصوص مسائل ملی روز، بنا بود دست به سازماندهی و هماهنگی تعدادی از اقدامات عملی بزند. فهرست این اقدامات واقعاً چشم‌گیر است. نخستین اقدام مهم آن‌ها، سازماندهی «مهم‌ترین تظاهرات سربازان و مردم در استوبال پس از اول ماه می» بود که در نهایت نیز در ۱۶ اکتبر برگزار شد. کمیته در جلسه ۱۳ اکتبر توافق کرد که از کارگران در کنترل روزنامه‌ی محلی، *استوبالنیسی* (O Setubalense)، حمایت کند. با حمایت معنوی کمیته، کارگران مالکان را اخراج کردند و کنترل روزنامه را در ۲۱ اکتبر به دست گرفتند.

روز بعد مرکز اصلاحات ارضی محلی در **آکاسردوسال** (Alcácer do Sal) نزدیک‌ترین شهر در جنوب استوبال) هدف بمب‌گذاری قرار گرفت و تخریب شد، از این رو کارگران کشاورزی خانه‌ای را در آکاسردوسال اشغال و آن را به مرکز جدید [اصلاحات ارضی] تبدیل کردند. کمیته از این اقدام حمایت کرد؛ سربازان برای کمک رفتند و به شهروندان سلاح رساندند، و قوای غیرنظامی نیز گسیل شد.

از نظر بسیاری، برجسته‌ترین دستاورد این رویداد، توزیع محصولات کشاورزی بود که **کمیته‌ی مصرف** که متشکل از نمایندگان انتخابی از کمیته‌ی مبارزه بود، مسئولیت آن را برعهده داشت.

سرزندگی و انرژی کمیسیون‌های ساکنان از نقش مهم آن‌ها در حیات کمیته‌ی مبارزه حکایت داشت. این کمیسیون‌ها اشغال همه‌ی خانه‌های خالی - جدید یا قدیمی - را سازماندهی می‌کردند؛ معیارهایی را تعیین کردند تا اجازه به سطح درآمد مربوط شود؛ عمر بنا، موقعیت و اندازه‌ی ساختمان، اندازه‌ی خانواده‌ی ساکن در آن‌ها و دیگر عوامل را لحاظ می‌کردند؛ و شرایطی را سامان می‌دادند که اجازه‌ها به کمیته پرداخت شود، نه به مالکان (داوونز ۱۹۸۰).

نخستین کمیسیون‌های ساکنان که در کمیته‌ی مبارزه خود را نشان دادند عبارت بودند از: باریو دو لیسنو، کامینوس چهار، ماتالیدوس، و سائو گابریل. کمیسیون‌های کارگری زیر نیز در دبیرخانه‌ی کمیته حضور داشتند (تعداد کارکنان هر کدام در پرانتز آمده است): کشتی‌سازی استناوه (۴۰۰۰ نفر)، اِنترپوستو- کارخانه مونتاز خودرو (۷۳۱)، سسیل- کارخانه‌ی سیمان (۱۰۰۰)، محصولات شیمیایی ساپک (۹۴۹)، کونسرواس یونیتاس - کارخانه‌ی کنسروماهی (۹۸)، برونزس ستوبریگا - کارگاه فلز برنز (۴۹) (دوز و همکاران ۱۹۷۸).

ایزابیل گرا، یکی از اعضای پیش‌رو در این کمیته، می‌گوید با وجود آن‌که مجامع مردمی از کمیته‌های کارگری استقبال می‌کردند، در عمل هیاهوی مشکلات فوری و ضروری مردم اجازه نمی‌داد صدای آن‌ها شنیده شود. حتی در کمیته‌ی مبارزه‌ی استوبال نیز وضعیت به همین شکل بود؛ با این همه کمیته به بهترین شکل ممکن توانست از اختلاف‌ها فراتر رود:

کمیته‌ی مبارزه به‌رغم تفاوت‌های سیاسی، در فعالیت‌های مشترک جبهه‌ای متحد به شمار می‌آمد. من آموختم که مردم حتی زمانی که اختلافات سیاسی دارند می‌توانند سازماندهی کنند و با یک‌دیگر به بحث بپردازند. به یاد می‌آورم که پیش از تظاهراتی که حزب کمونیست پرتغال، جنبش سوسیالیست‌های چپ‌گرا (MES)، اتحاد دمکراتیک مردمی (UDP)، اتحادیه‌ی انترناسیونالیست کمونیستی (LCI) حزب انقلابی پرولتاریا (PRP) و حزب کمونیست کارگران پرتغال (MRPP) سازماندهی کرده بودند بحثی سیاسی درگرفت. درنهایت تصمیم گرفته شد که شعارها باید با هم هماهنگ و موردتوافق همه باشد. بر سر آن‌ها هرگز رأی‌گیری نمی‌شد. آن قدر گفت‌وگو می‌کردند تا به توافق برسند و به توافق نیز رسیدند. (گرا، ۱۹۸۴a)

۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ [۱۴] و واکنش کمیته‌ی مبارزه‌ی استوبال

گره‌ها و چرخش‌های وقایع بعدی، پیچیده و تحلیل آن‌ها دشوار است. دولت به‌اصطلاح حاکم، اساساً به این دلیل که نمی‌توانست به نیروهای نظامی اعتماد کند، قادر به حکومت نبود. بسیاری از واحدها، شاید اکثریت آن‌ها، وفاداری خود به «انقلاب» را نشان داده بودند و نمی‌شد به آنان «اعتماد کرد».

فرایند انقلابی به‌شکلی دور از انتظار در ۲۵ نوامبر توسط گروه نسبتاً کوچکی متشکل از دویست کماندو که برای سرکوب شورش چتربازان در چهار پایگاه هوایی گسیل شده بودند، از حرکت بازایستاد. در این روز همه‌ی واحدهای جناح چپ درون ارتش متلاشی شد و احتمالاً خود کماندوها هم از موفقیت زودهنگام مانورشان شگفت‌زده شده بودند. در واقع درجه‌ی سرکوب فیزیکی ضعیف بود.

ایده‌ی این اقدام نظامی را «میان‌روها»ی حزب سوسیالیست و افسران گروه ۹ پیرامون ملو آنتونیس ابداع کرده بود، و به‌رغم شایعات فراوان پس از آن، کودتای جناح راست نبود. این افسران هیچ ارتباطی با راست‌های محافظه‌کار نداشتند. جنبش مردمی در جست‌وجوی یک دشمن بیرونی بود و نه دشمنی در درون ام.اف.ای یا طیف سیاسی چپ. به نظر می‌رسید یا سوسیالیسم، یا بربریت تنها گزینه‌های موجود بودند. اکثریت قریب‌به‌اتفاق چپ‌ها

گمان می‌کردند که «در ماه‌های آینده زد و خوردهای مسلحانه‌ی شدیدی میان طبقات مختلف رخ خواهد داد». کاروالو؛ فرماندهی نیروی امنیت داخلی اظهار داشت: «آنچه مرا نگران می‌کند شیلیایی شدن پرتغال است... آن‌ها در حال ایجاد ماشین‌های کشتار هستند. ماشین‌هایی برای سرکوب. با این ماشین‌ها آنان می‌توانند شیلی جدیدی بسازند. و این مرا می‌ترساند» (فی ۱۹۷۶، ۴۹-۵۰).

با این همه نئوفاشیست‌ها به‌واقع شانس چندانی برای کسب قدرت سیاسی نداشتند. طبقه‌ی حاکم پرتغال خود پیش‌تر از یک رژیم استبدادی دست‌راستی آسیب دیده بود. قتل آئنده در شیلی در سال ۱۹۷۳ و به دنبال آن دیکتاتوری پینوشه نیز آن اندازه که چپ‌ها [ی پرتغال] نگران‌ش بودند، برای سازمان سیا و تجارت‌های بزرگ الهام‌بخش نبود.

شایعه‌ی کودتای قریب‌الوقوع خصیصه‌ی بومی و ملال‌آور زندگی سیاسی بود - آتش‌نشانان داوطلب (voluntários bombeiros) در **باريرو** در مصب رود تارگوس در لیسبون، با هر نشانه‌ای از توطئه‌ی سیاسی زنگ‌های هشدار را به صدا در می‌آوردند؛ مردم هم که اغلب در ساعات اولیه صبح از خواب بیدار می‌شدند، به خیابان‌ها می‌شتافتند تا مطمئن شوند که زنگ هشدار اشتباه بوده است. به‌علاوه احتمالاً کارگران و سربازان در برابر هر گونه توطئه‌ی سیاسی محافظه‌کاران، مقاومت فیزیکی نشان می‌دادند. میانه‌روهای پیرامون گروه ۹ ادعا می‌کردند که فتنه‌ای تدارک دیده شده است. بنابراین در ۲۵ نوامبر اقدام علیه چپ‌ها با این بهانه توجیه شد که چپ‌ها، خود کودتایی را تدارک دیده‌اند. اما این تدارک برای کودتا بسیار کم‌تر از تصور میانه‌روها و راست‌ها بود. با این حال، بی‌شک عناصر چپ این تصور را دست‌کم گرفته بودند. کسانی که پیرامون کاروالو گرد آمده بودند خواهان مسیری میان‌بر به قدرت بودند. بخش‌هایی از چپ، اغلب ارتش را راه میان‌بر خود می‌دیدند. جنبه‌ی منفی دل‌بستگی به ارتش این بود که دچار انحراف و به مهره‌ای در دستان میانه‌روها بدل شد. رویدادهای استوبال این‌گونه توصیف شده است: «یک ضعف این بود که مشکلات سربازان در جلسه‌ها علنی بحث نمی‌شد. حزب انقلابی پرولتاریا بیش‌تر مایل بود که به شیوه‌ای مخفیانه و مرموز به این مسائل بپردازد... در ۲۵ نوامبر کارگران ساختمانی، بولدوزرها را جمع‌آوری کردند و جاده‌های منتهی به استوبال را بستند تا پاگاناردها، اتومبیل‌های ارتش، نتوانند وارد شهر بشوند. آن‌ها نخستین حرکت را انجام دادند» (گرا، ۱۹۸۴a).

کارگران ساختمانی با کمیته‌ی مبارزه تماس گرفتند و از آنان خواستند که گرداگرد شهر را با راه‌بندهایی سد کنند. کمیته‌ی مبارزه یک رادیوی زیرزمینی به راه انداخت که به مدت چند روز فعال بود. تالار شهر اشغال شد. ایزابل گرا به یاد می‌آورد:

ما تلاش کردیم که با همه‌ی تشکل‌ها از جمله اتحادیه‌ها و تشکل‌های فرهنگی تماس بگیریم. برای راهپیمایی بیرون از سربازخانه‌ها فراخوان دادیم... مشکل ۲۵ نوامبر این بود که نه اتحادیه‌ها و نه کمیته‌های کارگری تحت کنترل حزب کمونیست پرتغال علاقه‌ای نشان ندادند... بنابراین مردم را بسیج نکردند... در

هنگ، سربازان اسلحه‌ها را از یکی از فرمانده‌ها گرفتند و تا زمانی که توانستند کنترل ایستگاه را حفظ کردند... ۲۵ نوامبر نشان داد که کمیته‌ی مبارزه قادر است در زمان بحران نقش‌آفرینی کند. اما مشکل ... کمیته و حتی کمیته‌های کارگری این بود ... که بیشتر مواقع این فعالان [صرفاً] یک اقلیت مبارز بودند. این ضعف در درک موفقیت حمله‌ی ۲۵ نوامبر بسیار بااهمیت است. آن نوع از مباحثات که در کمیته در می‌گرفت، نمی‌توانست در محل کار رخ دهد. این ... بحث سیاسی یک اقلیت – روشنفکران درون جنبش کارگری – بود. حتی در کمیته‌های کارگری نیز نمایندگان کمیته‌ی مبارزه کسانی بودند که – اگرچه صادق و مخلص بودند – اما از قبل نسبت به ایده‌های کمیته‌ی مبارزه ذهنی باز داشتند (۱۹۸۴a).

فعالان کمیته تصمیم گرفتند که قیامی را سازماندهی نکنند، نه به این علت که قادر به این کار نبودند بلکه به این سبب که منزوی می‌شدند چون دیگر هیچ شبکه‌ی ملی‌ای از سازمان‌های همفکر وجود نداشت. ۲۵ نوامبر نقطه‌ی عطفی بود و فرایند انقلابی از بین رفت.

تأملات

فشار ناشی از سرنگونی فاشیسم و ظهور ضدانقلاب، تمایز میان فاشیسم و سرمایه‌داری را مخدوش کرد. بسیاری از چپ‌گراها استدلال می‌کردند که فقط یک راه‌حل وجود دارد – سوسیالیسم – و گزینه‌ی دیگر بربریت است. ظرفیت سرمایه‌داری برای اصلاح و مدرنیزه کردن با استفاده از ابزارهای سوسیال دموکراسی دست‌کم گرفته می‌شد. حزب سوسیالیست نقش مهمی در این فرایند اصلاح ایفا کرد؛ استدلال‌های این حزب پیرامون آزادی بیان و کنترل کارگری برای «پیشرفت، دموکراسی و سوسیالیسم» موفق شد که بخش‌های وسیعی از جمعیت را جذب کند (بیرچال ۱۹۷۹). این وعده‌های اصلاحی که در نقاط دیگر جهان پیش‌پاافتاده و تکراری محسوب می‌شد، در پرتغال هنوز ناشناخته بود.

کیت ماکسول استدلالی قانع‌کننده دارد، مبنی بر این که تهییج در گذار پرتغال به دموکراسی نقش مرکزی داشت: «این گزاره که این دموکراسی از دل مبارزه متولد شد، گزاره‌ای بسیار قدرتمند بود» (۱، ۱۹۹۵). در حالی که در واقع راه‌حلی نسبتاً صلح‌آمیز در توسعه‌ی دموکراسی در پرتغال نقش داشت. [۱۵] ماکسول معتقد است که «تحولات پرتغال بیش‌تر شبیه انقلاب‌های اروپایی در دهه‌ی ۱۸۲۰ و ۱۸۴۸ است تا انقلاب‌های عظیمی چون انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه یا ۱۹۱۷ روسیه». اما مقصود این نیست که این جنبش برای تغییر بی‌مایه بود و ماکسول هم چنین منظوری ندارد (۱۹۹۵، ۴). واقعیت این است که انقلاب [در پرتغال] شکست خورد و نشانه‌های اندکی از خود باقی گذارد. در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ دیوارهای ساختمان‌ها با دیوارنگاره‌های انقلابی پوشیده شده بود. اکنون هیچ اثری از آن‌ها نیست. این امر با تأکید فاتحان بر این که به شیوه‌ای صلح‌آمیز و مشروع به قدرت رسیده‌اند همخوانی دارد. خطری که در این‌جا وجود دارد گرایش به همگن کردن این ماجرا و تقلیل آن به مدلی از توسعه‌ی سرمایه‌دارانه و کم‌توجهی به تحولات و شورش‌های این دوره است، گویی چیزی جز توهمات و خیالپردازی نبوده‌اند.

در آن زمان سرمایه‌داری غربی به شدت نگران رویدادهایی بود که در پرتغال در حال وقوع بود. رژیم اسپانیا همچنان فاشیستی بود و فروپاشی آن محتمل به نظر می‌رسید. آمارهای محافظه‌کارانه‌ای که توسط دولت اسپانیا منتشر شد نشان می‌داد که در ۱۹۷۴، ۱۱۹۶ درگیری میان کارکنان و کارفرمایان ثبت شده است که ۶۶۹۸۶۱ کارگر را شامل می‌شد. سربازان در دیگر کشورهای اروپایی ناآرام بودند. در ایتالیا بیش از هزار سرباز یونیفرم‌پوش که صورت‌شان را پوشانده بودند در تظاهراتی در حمایت از کارگران و سربازان پرتغالی شرکت کردند. رخداد‌های پرتغال در انزوا اتفاق نیفتاد، برعکس، این رویدادها به این سبب به وقوع پیوست که پرتغال دیگر نمی‌توانست به زیست در انزوا ادامه دهد.

نخستین وظیفه‌ی تاریخ‌نگار ثبت و ضبط رویدادها است. تشکلهای محل کار هنگامی که با مسائل ویژه‌ای که نیازمند راه‌حل‌های جمعی بود روبه‌رو شدند، از طریق ایجاد هیئت‌های سطح بالاتری از نمایندگان منتخب و قابل‌عزل، مبارزات‌شان را با دیگر کمیته‌های کارگری، تشکلهای ساکنان، کارگران کشاورزی و به ویژه اعضای ارتش هماهنگ کردند.

از میان چهار تشکلی که در بالا توصیف شدند، اینترامپراساس بالقوه عمیق‌ترین ریشه‌ها را در محل‌های کار داشت، اما مبارزان در جلسات اینترامپراساس نمی‌توانستند همواره ادعا کنند که محل‌های کار خود را نمایندگی می‌کنند. آن‌ها عرصه را به حزب کمونیست پرتغال واگذار کردند که به‌طور سیستماتیک شروع به تمرکز بر کمیته‌های کارگری و نیز توسعه‌ی جنبش اتحادیه‌ی کارگری کرده بود. فرقه‌گرایی سیاسی نیز، به‌ویژه از نوع مارکسیست - لنینیستی آن، کمکی نکرد.

اینترامپراساس کمک کرد تا سربازان رده‌پایین فراتر از سلطه‌ی مقامات اعتبار و ارزش بیابند. هرچند این رویه به‌شکل فزاینده‌ای بارها و بارها رخ می‌داد اما اینترامپراساس از همان آغاز در این زمینه سرآمد بود. سه نمونه از اینترامپراساس که در بالا ذکر شد، نشان می‌دهد که چگونه کارگران رسماً با سربازان همکاری می‌کردند - که ترکیب بالقوه نیرومندی بود.

پروژه‌ی شوراهای انقلابی کارگران، سربازان و ملوانان برخلاف دیگر نمونه‌های این مطالعه، تشکلی ملی بود. دیگر گروه‌ها نتوانستند دعوی نمایندگی ۱۶۱ تشکل (به‌علاوه‌ی ۲۱ واحد نظامی) را داشته باشند. با این حال گسست‌هایی میان مبارزه‌ی روزمره و این «پروژه»ی عظیم سیاسی وجود داشت؛ در عمل شوراهای انقلابی ریشه‌های عمیقی در محل‌های کار ایجاد نکردند.

مجامع مردمی مستأجران و دیگر تشکلهای جامعه را نیز درگیر فعالیت کرد. گزارش حاضر قادر نیست به‌شکلی عمیق و دقیق بر بسیاری از نمودهای این مجامع تمرکز کند. با این همه، مجامع‌هایی که سعی داشتند ضمیمه‌ی دولت محلی باشند، اغلب ناکام می‌ماندند و با توجه به موقعیت چندگانه و متزلزل‌شان نسبت به دولت و نیز افسرانی که یاری‌بخش ایجاد این مجامع بودند، در برخی مواقع مواضع‌شان بی‌ربط و نامتجانس بود.

در این میان، دستاوردهای کمیته‌ی مبارزه‌ی استوبال بیش از همه الهام‌بخش است. این کمیته به‌طور بالقوه قادر به هماهنگی مقاومت در ۲۵ نوامبر بود اما تمایلی به سازماندهی قیام نداشت، شاید به این دلیل که هیچ شالوده‌ی ملی‌ای وجود نداشت و نیز به این سبب که بسیاری از مردم استوبال رویداد ۲۵ نوامبر را به‌معنای بازگشت راست افراطی نمی‌دانستند.

در بازه‌ی زمانی بیست ماهی که تحول اجتماعی ۱۹۷۴-۱۹۷۵ رخ داد، صدها هزار کارگر کنترل محل‌های کارشان، زمین‌ها و خانه‌های بلاتصدی را به دست گرفتند و ده‌ها هزار سرباز شورش کردند. هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد که بسیاری به‌سرعت به تکاپوی یادگیری و عملی کردن همان ایده‌هایی بیفتند که استثمارشوندگان نیز در تلاش برای به دست گرفتن سرنوشت خود، به آن‌ها عمل می‌کنند. به گمان من گستره و عمق جنبش شوراهای کارگری شاخصی مهم و در واقع بنیادی‌ترین شاخص ژرفای یک فرایند انقلابی است. احتمالاً شوراهای می‌توانستند نیرومندتر از این باشند، اما «نور کم‌جان و بازتابیده‌ی ماه، امکان دستیابی به نتیجه‌گیری‌های مهمی درباره‌ی نور خورشید را میسر می‌کند» (تروتسکی ۱۹۷۷/۱۹۳۴، ۲۰۸). این دوران، استثنایی بود که نیازمند مطالعه و پاسداشت بیش‌تری است.

منبع:

ترجمه‌ی حاضر فصل ۱۴ از بخش ۴ کتاب زیر است:

Ours to Master and to Own: Workers' Control from the Commune to the Present, Editors: Dario Azzellini, Immanuel Ness; Haymarket Books

عنوان اصلی مقاله:

Workers' Councils in Portugal, ۱۹۷۴-۱۹۷۵, Peter Robinson.

یادداشت‌ها:

[۱] سرنوشتی دیکتاتوری فاشیستی پرتغال در ۲۵ آوریل سال ۱۹۷۴ به همین دلیل به «انقلاب میخک» معروف است - مترجم

[۲] من در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ به مدت ۹ ماه در پرتغال به عنوان سازمانده سیاسی کار کردم و بارها برای انجام پژوهش‌های بیش‌تر و به ویژه برای مصاحبه با فعالان به آن‌جا بازگشتم. جزئیات این مصاحبه‌ها را می‌توانید در پایان‌نامه‌ام با عنوان «شوراهای کارگری در پرتغال ۱۹۷۴-۱۹۷۵» بیابید؛ این مطالعه عمدتاً از آن مصاحبه‌ها بهره گرفته است و بنابراین مواردی که در این‌جا اشاره کرده‌ام تاریخ و نام مصاحبه‌شوندگان است.

[۳] Inter-Enterprises / Inter-empresas به انگلیسی Inter-enterprises ؛ در لغت به معنای «بین بنگاه‌ها» و در اینجا به معنای تشکلهایی بینابنگاهی و بیناسازمانی است که بر اساس نام و علت وجودی‌شان بین محل کارهای متفاوت پیوند برقرار می‌کردند. - مترجم

[۴] مرکز اسناد ۲۵ آوریل (Centro de Documentação ۲۵ de Abril) که بخشی از دانشگاه کویمبراست، بسیاری از اسناد مهم و مطالب کتابشناسانه این دوران را جمع‌آوری کرده است. ن.ک. به Chilcote ۱۹۸۷. دانشگاهیان مرتبط با دفتر مطالعات اجتماعی (Gabinete de Investigações Sociais) به طور گسترده درباره‌ی مبارزات محل‌های کار نوشته‌اند و می‌توان چندین مطالعه‌ی موردی را یافت که مروری سودمند بر مبارزات درون محیط کار ارائه کرده‌اند که در نشریه‌ی آنان، *آنالیز اجتماعی (Análise Social)*، جلد یک، درباره ۲۵ آوریل و مبارزات اجتماعی در بنگاه‌ها (O ۲۵ de Abril) *e as lutas sociais nas empresas* در دسترس است (سانتوس و همکاران، ۱۹۷۶).

[۵] Wildcat strike، (تحت‌اللفظی به معنای اعتصاب گربه‌ی وحشی‌وار) ، اعتصابی است ناگهانی که توسط کارگران متشکل اما بدون مجوز، حمایت و یا تایید رهبران اتحادیه‌هاشان انجام می‌شود؛ این گونه اعتصاب‌ها که به علت خصوصیت غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی بودن‌شان به این نام خوانده می‌شوند، اغلب غیررسمی و غیرقانونی تلقی می‌شوند - مترجم

[۶] حزب سوسیالیست برخلاف حزب کمونیست آشکارا از اعتصاب حمایت کرد و بر ماهیت دموکراتیک (یعنی غیرحزب کمونیستی بودن) سازماندهی اعتصاب تأکید داشت. این کار شهرت حزب سوسیالیست را به عنوان جریانی «دموکراتیک» و متعلق به «جناح چپ» افزایش داد- امری که بعدها اهمیت آن مشخص شد.

[۷] António de Spínola آنتونیو اسپینولا (۱۹۱۰-۱۹۹۶) از ژنرال‌های محافظه‌کار پرتغال و قائم‌مقام رئیس ستاد ارتش پیش از سرنگونی رژیم فاشیستی و مغضوب حکومت بود. وی که زمانی به عنوان داوطلب در جنگ داخلی اسپانیا در کنار فرانکو جنگیده بود، معتقد بود پرتغال از نظر قدرت نظامی نمی‌تواند در این جنگ‌های استقلال مستعمرات به پیروزی برسد. بنابراین وی پیشنهاد نوعی فدراسیون با مستعمره‌ها را مطرح می‌ساخت اما استقلال مناطق تحت اشغال را نیز به هیچ وجه نمی‌پذیرفت. وی به قیام ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ پیوست و پس از سرنگونی مارچلو کائانو (آخرین رهبر رژیم فاشیستی پرتغال که پس از مرگ سالازار جانشین او شده بود) به عنوان نخستین رئیس دولت موقت جدید برگزیده شد اما به سرعت مواضع راست‌گرایانه‌اش و نقطه‌نظرهای کاملاً مخالف میان وی و ام.اف.ای به روشنی آشکار شد. در حالی که ژنرال محافظه‌کار در اولین نطق رسمی خود به عنوان رهبر حکومت نظامیان از باقی ماندن پرتغال در تمامی قاره‌ها صحبت می‌کرد، افسرانی که قیام کرده بودند برای استقلال مستعمره‌ها مصمم بودند. وی بیش از چند ماه در مقام خود باقی ماند و ناچار به استعفا شد. وی و حامیانش در ۱۱ مارس ۱۹۷۵ دست به کودتا زدند که ناموفق بود. اسپینولا پس از کودتای نافرجام به اسپانیای فرانکو گریخت و بعدها به برزیل پناهنده شد. گفته می‌شود که وی در تبعید

رهبری یک گروه تروریستی شبه‌نظامی ضد کمونیستی راست افراطی را برعهده داشت. با این حال مواضع راست‌گرایانه‌ی اسپینولا نتوانست نقش او را در قیام ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ کم‌رنگ سازد. او در دهه‌ی ۸۰ میلادی به پرتغال بازگشت و در سال ۱۹۸۷ رسماً از سوی رئیس‌جمهور وقت به عنوان سمبل انقلاب پرتغال، بالاترین مقام نظامی به وی اهدا شد! - مترجم

[۸] Silent majority (به پرتغالی *maioria silenciosa*). جریان اکثریت خاموش، جریانی محافظه‌کار در میان بخشی از جامعه‌ی مدنی و نظامیان پرتغال بود که پایگاه اسپینولا محسوب می‌شدند - مترجم

[۹] نیروهای رقیب دو مدل متفاوت برای ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی ارائه می‌کردند: تمرکزگرایی و قدرت خلق. مدل متمرکز که حزب کمونیست پرتغال مدافع آن بود، از یک گذار سوسیالیستی از بالا و الغای مالکیت خصوصی و در نتیجه پایان بخشیدن به استثمار دفاع می‌کرد. مدل قدرت مردمی («قدرت خلق») که ام.اف.ای در اوایل تابستان ۱۹۷۵ به مفصل‌بندی و بیان هرچه شفاف‌تر آن کمک کرد، با این مفهوم سوسیالیسم «از بالا» مخالف بود و بر مشارکت مستقیم همگان تاکید داشت.

[۱۰] Comando Operacional do Continente (COPCON) نیرویی که با هدف حفاظت از فرایند گذار به دموکراسی تاسیس شد. این نیرو که شامل تفنگداران دریایی، چتربازان، کماندوها و پلیس نظامی بود و هدایت آن را ژنرال کاروالو برعهده داشت، نقش مهمی در اصلاحات ارضی، اشغال زمین‌ها و ملی شدن صنایع ایفا کرد. - مترجم

[۱۱] Otelo Saraiva de Carvalho، اتلو سارایوا جی کاروالو (۱۹۳۶- تاکنون). وی سازمانده و معمار انقلاب میخک در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ بود. وی پس از سرنگونی فاشیسم، فرماندهی نیروی امنیت داخلی را بر عهده گرفت. او به جناح چپ ام.اف.ای تعلق داشت و به چپ‌گرایان رادیکال نزدیک بود. - مترجم

[۱۲] در این مورد باید اندکی احتیاط به خرج داد. بسیاری از این اشغال‌ها ناشی از ضرورت بود، زیرا مالکان و زمین‌داران کسب و کارها را رها کرده بودند. عموماً محل‌های کاری که تحت کنترل کارگران بود بنگاه‌های کوچک‌تر بودند و نه ضرورتاً بنگاه‌هایی که مبارزترین کارگران را داشتند.

[۱۳] Retornados یا بازگشتگان، لقبی است که به شهروندان پرتغالی‌ای اطلاق می‌شد که در خلال سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ از مستعمرات سابق پرتغال که به تازگی استقلال یافته بودند (کیپ ورد، گینه بیسائو، سائوتومه و پرنسیپ و به ویژه آنگولا و موزامبیک) به کشور بازمی‌گشتند. با آن که این اصطلاح به بازگشت اشاره دارد، اما باید توجه کرد که بسیاری از این افراد در کشورهای مستعمره پرتغال به دنیا آمده و یا از کودکی در آن‌جا زندگی کرده بودند. بازگشت جمعیت زیادی از ساکنان مستعمرات بر جامعه‌ی پرتغال تاثیر عمیقی گذاشت - مترجم

[۱۴] در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵، شماری از نظامیان چپ رادیکال که از اعضای جناح چپ ام.اف.ای بودند، به رهبری کارولو دست به کودتایی نافرجام زدند. این نظامیان با این تحلیل که جناح راست (همانند شیلی) در تدارک کودتاست قصد پیش‌دستی داشتند. کودتاگران چپ‌گرا نتوانستند حکومت را به دست گیرند. در پی شکست آنان، نیروی امنیت داخلی منحل شد و کارولو به زندان افتاد و توسط شورای انقلاب از تمامی مسئولیت‌های خود خلع شد. - مترجم

[۱۵] انقلاب پرتغال به این سبب که بدون خون‌ریزی و آشوب انجام شد در تاریخ پرتغال به «انقلاب دموکراتیک» شهرت دارد - مترجم

کتابشناسی:

- Barker, Colin, ed. ۱۹۷۹. Revolutionary rehearsals. London: Bookmarks.
- Bermão, Nancy ۱۹۸۶. The revolution within the revolution Workers control in rural Portugal, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Big Flame. ۱۹۷۵. Portugal: A blaze of freedom. Birmingham, UK: Big Flame Publications.
- Birchall, Ian. ۱۹۷۹. Social democracy and the Portuguese revolution. International Socialism, second series, no. ۶, autumn.
- Chilcote, Ronald H. ۱۹۸۷. The Portuguese revolution of ۲۵ April ۱۹۷۴. Coimbra: Universidade Coimbra.
- Cliff, Tony. ۱۹۷۵. Portugal at the crossroads International Socialism ۱, nos. ۸۱-۸۲, special edition. London.
- Downs, Charles. ۱۹۷۹. Revolution at the grassroots: community organizations in the Portuguese Revolution. Albany, NY: State University of New York Press.
- ———. ۱۹۸۰. Community organization, political change and urban policy: Portugal ۱۹۷۴-۱۹۷۶. PhD thesis, University of California at Berkeley.
- Dows C., F. N. da Silva, H. Gonçalves, and I. Seabra. ۱۹۷۸. Os Moradores e a Conquista da Cidade. Lisbon: O Armazén das Letra.
- Efacec/Inel Workers. ۱۹۷۶. Jornal da greve (suspensa) dos trablhadores da Efacec/Inel Lisboa. Efacec/Inel: Lisbon.

- Faye, Jean-Pierre. 1976. Portugal: The revolution in the labyrinth. Nottingham: Spokesman Books.
- Hammond, John. 1988. Building popular power: Workers' and neighborhood movements in the Portuguese revolution. New York: Monthly Review Press.
- Harman, Chris. 1975. Portugal, the latest phase. International Socialism, no. 83 (November). London.
- Mailer, Phil. 1977. Portugal: The impossible revolution? London: Solidarity.
- Marx, Karl and Frederick Engels. 1975-2005. Collected works, vol. 22. London and Moscow: Lawrence & Wishart.
- Maxwell, Kenneth 1995. The making of Portuguese democracy. Cambridge: Cambridge University Press.
- Patriarca, Fátima. 1978. Operários da Lisnave de 12 Sept. 1974. Análise Social, no. 56.
- Porch, Douglas. 1977. The Portuguese armed forces and the revolution. London: Croom Helm.
- Reed, Christopher. 1975. Workers plan control Soviet style. Guardian (UK). April 25.
- República Workers. 1975. Statement, May 24.
- Robinson, Peter. 1999. Portugal 1974-1975: The forgotten dream. London: Socialist History Society.
_____. 1989. Workers' councils in Portugal 1974-1975. M Phil thesis, Centre for Sociology & Social University, Open University, 1989.
- Santos, Maria de Lourdes Lima, Marinús Pires de Lima, and Vitor Matias Ferreira. 1976. O 25 de Abril e as lutas sociais nas empresas. 3 vols. Porto: Aframento.
- Sunday Times Insight Team. 1975. Portugal: The year of the captains. London: Sunday Times.
- Trotsky, Leon. 1934/1977. The history of the Russian revolution. Trans. Max Eastman. Repr. London: Pluto Press.

- Guerra, Isabel. ۱۹۸۴a. Interview by author. March ۶.
———. ۱۹۸۴b. Interview by author. April ۶.
- Lisnave workers. ۱۹۸۲. Interview by author. February ۸.
- Nuñez, Carlos. ۱۹۸۴. Interview by author. March ۶. Palácio, Artur. ۱۹۸۲. Interview by author. February ۸.
- Patriarca, Fátima. ۱۹۸۰. Interview by author. January ۹.